نوجوانی که به پایان می رسد!

نوجوانی که به پایان می رسد، فرزند قالب شخصیتی خود را ساخته است.

خود را می فهمد و کسی می شمارد و خویشتن را فردی صاحب نظر و صاحب اختیار می یابد. در همین وقت است که اعتقاد هم در او معنا یافته است.

دراولین و بهترین مربیان خود که پدر و مادر بوده اند،[1]عقیده ها را دریافته است؛ فهمیده است که همان عقاید، در رابطه با افراد دیگر خانوده موجب می شده است که آن محبت های بی شائبه و فداکارانه را در حق فرزند و حتی در رابطه با گل و گیاه منزل و مرغ خانه، و در رابطه با باران و آفتاب و خاک و همه و همه بروز دهند.

و پس از اولین و بهترین مربیان خود، در **"معلّمِ مربّی"** نیز آثار همان عقیده ها را، در عاطفه اش، در حالاتش، در برخورد و رفتارش، در نگاهش، در اشاره اش، در درس دادنش، در صبرش و در خشمش، در نشست و برخاستش، در همه و همه درک نموده است.

این عقیده چه مایه ای است که بدون این که آزادی را از تو بگیرد و یا با تو جَبری روا بدارد تو را در درون، نظام می دهد، راه می برد، به درستی ها و راستی متوجه و رو کننده می دارد.

گویا که "عقیده" به منزله ی مهربان ترین مادر است و شایسته ترین مراد!

زن را، توجهات زن را، عواطف را، امیال را، عزم ها را، فرمان ها را، حالات را، صفات را و تمام فعالیت های نفسانی را، مشفقانه اشراف دارد و ترتیب می دهد و از لغزش ها می رهاند و بر راه ها قدم را استوار می دارد، ترغیب می کند و شوق می آفریند. توان می دهد و پا به پا پیش می برد تا به نتیجه برساند، و مرد را هم.

جوانی که شروع می شود، اعتقاد به عنوان اصلی درونی، جلوه های خود را در همه سویِ وجودِ فرزند به نمایش می گذارد: در فکرهایش، در حالاتش، در گزینه هایش، در صفاتش، در رفتارش، حتی بازی ها و تفریحاتش.

---

[1]- پدری و مادری! از زیباترین مسؤولیت های سخت عالم!

او می خواهد که به سویی بگراید و از سویی بیزاری بجوید. آری می خواهد که خود "خود" شود. می خواهد بفهمد که این "خود" چگونه است؟ چه ها دارد؟ و چه استعدادها و چه قدرت ها در او نهفته است؟ او کیست و چیست؟ می خواهد بداند چه وجودی او را موجود ساخته است؟ از کجا به او نیرو رسیده است؟ چه مایه هایی دارد؟ و چه ها می تواند که بشود؟ و لایقِ چه مقام و مرتبتی است که بدان خود را برساند. احساس می کند که حق طلب است، خیر خواه است، جمال ها، فضیلت ها، کمالات و سعادت ها را جویاست. احساس می کند که چه فرداهای خوبی را می تواند داشته باشد. احساس می کند که "خود" وجودی ارزنده است، و زندگیِ خود را، خود می تواند به معنا و تحقیق برساند، و بلکه ارزنده تر نیز بشود.

شوق سراپای وجود او را در می گیرد. در همین حال است که در او، عشق به کمال، عشق به فضیلت، عشق به سعادتی مجموعی و نهایی یعنی حسن عاقبت، فزونی می یابد و شدّت می گیرد؛ چندان که برای این وصول، حاضر است که همه گونه مواظبت، دقّت، کوشش و بالاخره فداکاری معمول بدارد.

در همین حال است که جوان بهترین آمادگی را خود، برای کسب آن معانی که مکتب با عناوینِ: "تقوی، فضیلت، مراقبت، تداوم عملی، تخلّق نیکو، احسان، ایثار و ... شهامت" مطرح کرده، ملاحظه می کند.

شجاعانه قدم به راه می نهد، و بر اجرا و اقدام می کوشد و بی تردید که با عنایت خاصّ اله ، بر آن ثمرها دست می یابد که **چقدر خداوند جوان معتقد را دوست دارد!**

و چقدر زود در جوان، "اعتقاد"، به "ایمان" بدل می گردد. و چقدر سهل، جوان در مسیر تعالیِ نفس و کمال، بذل مال و جان می کند!

عمل در باطن فرزند مایه می نهد و در گوشت و خون او می آمیزد و او را دگرگونی اساسی می دهد و عقیده و ادب را که قبلا به فرزند رسیده بود ریشه دار می کند.

خوشا به حال جوان که او بر همه چیز توان دسترسی دارد، و برای وصول به هر کمال، امکان تحصیل در او هست. امید است که او نعمت جوانی را قدر بشناسد و نیکو به کار گیرد و نیکو به ثمر رساند، تا در پیری،

پیری عاقل، پیری عامل، پیری مومن، پیری با فضیلت و پیری کامل باشد که همـه را فـیض دهـد و خداونـد فیاض نیز بر او فضل خوئی را دائم بدارد.[۲]

---

[۲]- برگرفته از مقدمه ی کتاب: جوان و دین . اثر دکتر رجبعلی مظلومی (۱۳۰۶ – ۱۳۷۷) . چاپ سوم – نشر آفاق ۱۳۷۸
سالها بود که با نوشته های استاد مظلومی آشنا بودم و هر زمان که نوشته هایشان را می خواندم دوست داشتم ایشان را ببیـنم و البته از برخی قالبهای نوشتاری شان گله کنم! اما به هر حال اولین گفتگوی مستقیم من با ایشان در مراسم ختمشان بود که رو در روی عکس بزرگ استاد نشسته بودم! (سیدمحمد خردمند)
استاد دکتر رجبعلی مظلومی در سال ۱۳۰۶ ش در نیشابور به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش و در مشهد مقدس به پایان برد و سپس تحصیلات عالی را در زمینـه روانشناسـی و ادبیـات ادامـه داد. مطالعـات متنـوع و گسـترده ی ایشـان در زمینه‌های قرآن‌شناسی، حدیث‌شناسی، حکمت و عرفان، تاریخ و هنر اسلامی و به ویژه امور تربیتی، منجر به نگـارش بـیش از نود جلد کتاب و پانصد مقاله در طول نزدیک به نیم قرن تلاش و پژوهش توسط این محقق برجسـته گردیـد. اسـتاد مظلـومی سالیان طولانی در دانشگاه هنر، دانشکده هنرهای زیبا و دانشکده هنرِ تربیت مدرس اشتغال داشت و ضمن ایـن کـه دو مرکـز تحقیقاتی تأسیس کرد، توسط شورای علمی کشور به عنوان پژوهشگر نمونه برگزیده شـد. برخـی از آثـار قلمـی ایشـان بـدین قرارند: راه و رسم سخن گفتن، جوان و دین، علی علیه السلام معیار کمال، زنان با فضیلت، سرگذشت قرآن و فهم قـرآن در دو جلد.
استاد مظلومی در سال ۱۳۷۴ شمسی پس از ایراد یک سخنرانی در اثر عارضه سکته مغزی در منزل بستری شد و سرانجام در ۲۱ مهر ۱۳۷۷ در ۷۱ سالگی درگذشت.